روزنامه اجتماعی، فرهنگی، اقتصادی

همشهری

پنجشنبه ۳۰ تیر ۱۴۰۱ ■ سال سی‌ام ■ شماره ۸۵۴۸

تولید؛ دانش‌بنیان، اشتغال آفرین

■ همشهری: www.hamshahrionline.ir
■ سایت روزنامه: newspaper.hamshahrionline.ir

■ صاحب امتیاز: مؤسسه همشهری
■ مدیرمسئول: عبدا... گنجی
■ سردبیر: دانیال معمار

■ پذیرش آگهی: ■ تلفن: ۸۴۳۲۱۰۰۰

■ توزیع و اشتراک: موسسه نشرگستر امروز نوین ■ تلفن: ۶۱۹۳۳۰۰۰

■ چاپ: همشهری ■ تلفن: ۴۸۰۷۵۰۰۰

■ دفتر مرکزی: تهران، خیابان ولیعصر (عج)، کوچه شهید سیدکمال قریشی، شماره ۱۴
■ کدپستی ۴۵۹۵۶-۱۹۶۶۶ ■ تهران، صندوق پستی ۱۹۳۹۵/۵۴۴۶
■ تلفن: ۲۳۰۲۳۰۰۰، نمابر: ۲۲۰۴۶۰۶۷

حضرت امیر المؤمنین علی(ع):
زیاده‌روی در ملامت و سرزنش، آتش لجاجت را برافروزد.

■ اذان ظهر: ۱۳:۱۱ ■ غروب آفتاب: ۲۰:۱۷
■ اذان مغرب: ۲۰:۳۸ ■ نیمه‌شب شرعی: ۰۰:۲۱
■ اذان صبح: ۴:۲۴ ■ طلوع آفتاب: ۶:۰۵

صفحه آخر

من و بادِ صبا مسکین دو سرگردانِ بی‌حاصل
من از افسونِ چشمت مست و او از بوی گیسویت
حافظ

باشگاه نویسندگان

پنجشنبه

هرگز سپیده‌دم را اینگونه سرخ ندیدم*

حمیدرضا محمّدی

قوام مرد سیاست، همیشه خاکستری بود. هم قیام کلنل محمد تقی خان پسیان را سرکوب کرد و شد لکه ننگی در کارنامه‌اش و هم غائله فرقه دمکرات را در آذربایجان به پایان رساند تا نامش را به نیکی یاد کنند. مردی که پشت استالین را به خاک مالید و نگذاشت آذربایجان از ایران جدا شود، در چنین روزی دچار خطای بزرگی شد. هیچ‌کس یادش نرفته بود در ماجرای فرقه دمکرات آذربایجان برای وطن چه کرد و چطور پشت روس‌ها را به خاک مالید و آذربایجان را دوباره به ایران سنجاق کرد و البته نگذاشت قطره‌ای از نفت دریای خزر به استالین برسد. اما در ۷۹ سالگی آن‌زمان که دیگر وقتش رسیده بود، سیاست را به کناری نهد و در خانه استراحت کند یا دست‌کم سناتور انتخابی شاه باشد، فکر می‌کرد اوضاع هنوز مثل اوایل تیرماهِ ۳۰ سال پیش است که احمدشاه، پس از مشیرالدوله منصوبش کرد به رئیس‌الوزرایی. فکر می‌کرد می‌تواند در آن موج عظیم مردم، مصدق را جانشینی کند. شاید هم اگر وقت دیگری بود و مصدق در اوج محبوبیت نبود، می‌توانست باشد اما به غلط رفت. شاه که برایش حکم نخست‌وزیری زد و آن اعلامیه مشهور را نوشت و از رادیو پخش شد، کبریت به انبار باروت انداخت. از کمونیست و ملی‌گرا و مسلمان تا بازاری و دانشگاهی همه علیه‌اش صف‌آرایی کردند، واقعاً همه. اگرچه در جایی از همان متن معروف نوشت «می‌خواهم که تمام اهالی این کشور، اعم از مأمور دولت و صنعتگر و کارگر و برزگر و بازرگان، غنی و ثروتمند باشند... میزان عواید عموم طبقات را به درجه‌ای بالا خواهم برد که همگی بتوانند از کلیه مواهب تمدن این عصر مستفید شوند» اما وقتی به داغ و درفش تهدید و ترغیب کرد و گفت «وای به حال کسانی که در اقدامات مصلحانه من اخلال نمایند و در راهی که در پیش دارم مانع بتراشند یا نظم عمومی را برهم زنند، اینگونه آشوبگران با شدیدترین عکس‌العمل از طرف من روبه‌رو خواهند شد و چنان که در گذشته نشان داده‌ام، بدون ملاحظه از احدی و بدون توجه به مقام و موقعیت مخاطبین، کیفر اعمالشان را در کنارشان می‌گذارم»، کار خود را ساخت و انزجار عمومی را سبب شد. مردم کفن پوشیدند و بساطش را جمع کردند. آن روز دوشنبه ۷۰ سال پیش، ۳۰ تیر ۱۳۳۱، قوام سیاست، قوامش را از کف داد و حیات سیاسی‌اش پایان یافت. اما افسوس که آن همه خونی که بر زمین ریخته شد، آن همه سرمایه اجتماعی که به میدان آمده بود، آن همه شور و امیدی که پدید آمده بود، تنها ۱۱ ماه بعد، با آن کودتای سیاه، دود شد و به هوا رفت. کاش رهبران مردم، مصدق و کاشانی، از تجربه رقیب یک سال قبل‌شان درس گرفته بودند و در گرداب اشتباه درنمی‌افتادند.

*سطری از شعر فریدون مشیری پس از واقعه ۳۰ تیر

موقعیت خطرناک وایتکسی

نگاه

فاطمه عباسی
روزنامه‌نگار

یک زمانی تمیزکاری‌های اساسی خانه محدود می‌شد به آخرهای سال. چند روز مانده به عید انواع و اقسام مواد شوینده راه باز می‌کردند به خانه و همانطور که در و دیوارها از بن تمیز می‌شد و برق می‌افتاد، بیمارستان‌ها از آدم‌هایی که با گاز همین مواد شوینده مسموم شده یا ریه‌هایشان آسیب می‌دید، پر می‌شد. کرونا که آمد، وضعیت خطرناک‌تر هم شد. وسواس تمیزی دوید زیر پوست آدم‌ها و به سفیدکننده‌ها و شوینده‌ها و جرم‌گیرها، الکل و مواد ضدعفونی‌کننده هم اضافه شد.

احتمالا خیلی از شما که در خانه مواد شوینده را مرتب چیده‌اید توی کابینت زیر سینک ظرفشویی، اطلاع ندارید که استفاده از این مواد شیمیایی درصورت ناآگاهی از چگونگی مصرفشان و حتی استفاده نادرست از آنها چقدر می‌تواند برای مصرف‌کنندگان و همچنین افرادی که در مجاورت آن قرار دارند، خطرآفرین باشد. شوینده‌ها، مخصوصا موادی که خاصیت جرم‌گیری دارند حاوی مواد سمی زیادی مانند فنول و کلر هستند. مصرف‌کنندگان از این مواد عمدتا آن را در فضای بسته مورد استفاده قرار می‌دهند که همین عاملی خطرناک است. در محیط استفاده از چنین موادی عمدتا تهویه هوای مناسب صورت نمی‌گیرد. بسیاری از افرادی که در طولانی‌مدت از این مواد استفاده می‌کنند، دچار مسمومیت می‌شوند و علاوه بر آن عوارض ثانویه هم در بدن آنها بروز می‌کند. این افراد پس از مدت زمانی، ممکن است با عوارضی دائمی و جبران‌ناپذیر این مواد در سیستم تنفسی خود یا حتی پوست بدن و... مواجه شوند. در واقع می‌توان گفت که علت بسیاری از مسمومیت‌های خانگی استفاده از مواد شیمیایی است. ترکیب این مواد می‌تواند منجر به وقوع مسمومیت یا حتی سوختگی شود. همچنین شوینده‌های چربی‌زدا و جرم‌زدا می‌توانند پوست انسان را تخریب کنند. الکل‌ها و مواد ضدعفونی‌کننده که سوغات کرونا هستند هم اگر بیش از اندازه مصرف شوند، می‌توانند مشکلات تنفسی ایجاد کنند. حالا برای اینکه از شر این مواد شیمیایی در امان بمانیدو درعین حال تمیزی و نظافت را هم رعایت کرده باشید، بهتر است که از برخورد این شوینده‌ها با پوست دست خود جلوگیری و از دستکش استفاده کنید. ضمن اینکه تا حد امکان در فضای بسته از این مواد استفاده نکنید و اگر مجبور به استفاده از آن در محیطی مانند حمام یادستشویی هستید، حتما سیستم تهویه را روشن و مقدار کمی از آن را استفاده کنید. وسواس را هم کنار بگذارید که تمیزی بیش از حد نه‌تنها ضمانتی برای سلامتی نیست، بلکه برعکس سلامتی‌تان را قطعا به خطر می‌اندازد.

اول آخر

لیگ برتر کانوپولو آقایان در دریاچه ورزشگاه آزادی... عکس: مریم کامیاب

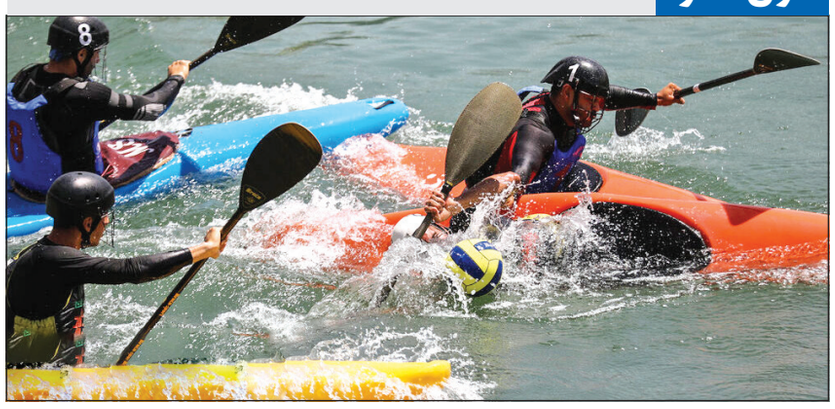

خاطرات یک فروشنده

کسب، اعتماد و فرهنگ

فرشته شیخ‌الاسلام

مثل بیشتر وقت‌ها من را که می‌بینند، تعجب می‌کنند. این بار مشتری‌ها، ۲ خانم میانسال هستند. با همان ابهام و تردیدی که توی چشم‌هایشان است، یک کیف پارچه‌ای بزرگ و یک جعبه نصف کارتن موز را می‌گذارند روی میز. می‌گویم: بله حدس می‌زنید یک پیرمرد جاافتاده صاحب سمساری باشد. همینطور هم هست. پدربزرگم سکته خفیفی داشته‌اند و یک ماهی است دوره نقاهت را می‌گذرانند. در خدمت‌تان هستم. خیالتان راحت قبلا هم برای پدربزرگ کارشناسی عتیقه‌جات کرده‌ام. خودم دانشجوی ارشد پژوهش هنر هستم. صورتشان باز شد و زنی که کیف را آورده بود، گفت: هزار ماشاءالله! نه، ما مطمئن هستیم. این‌جا را حاج اسدی معرفی کرده‌اند. فقط ما عجله داریم و وسایل را می‌گذاریم. شما قیمت‌گذاری کنید، فردا می‌آییم برای حساب و کتاب.

توی کیف چند بقچه قلم‌کاری و آینه‌کاری و دو قطعه پارچه دستبافت عشایری بسیار قیمتی است؛ توی جعبه هم یک سرویس ناقص فنجان چینی تخم‌مرغی و چند کاسه کوچک با نقش منظره آبی و یک گلدان رخ لیلی و مجنون. فنجان و کاسه‌ها مال چین هستند و حداقل ۲۵۰ ساله، ولی گلدان فوقش ۱۰۰ سال داشته باشد. حاج اسدی دوست ۶۰ ساله پدربزرگ است. فکر می‌کنم چطور اعتماد چکه‌چکه طی این سال‌ها جمع شده، طوری که آدم‌ها با یک جمله، دارایی خانوادگی‌شان را می‌سپارند و دلشان قرص است. یاد حرف‌های پدربزرگ می‌افتم. اعتماد از جنس احساس است و احساس از سنخ فرهنگ. مشتری‌ها می‌دانستند رشته تحصیلی من ربطی به عتیقه‌شناسی ندارد. تحصیلات از جنس حواس است و حواس تجربی از سنخ تمدن. فکر می‌کنم این شناخت و تفکیک فرهنگ و تمدن چقدر می‌تواند در زندگی شخصی و اجتماعی و حرفه‌ای ما معنی‌ساز باشد. حتی در سیاستگذاری‌های کلان، آن وقت دائم شعار تمدن نمی‌دادیم. اعتماد دیر به‌دست می‌آید، طی سال‌ها سرمایه‌گذاری و راحت از بین نمی‌رود؛ ولی مدرک من خیلی زودتر دستم می‌رسد و معلوم نیست تا چه حد به دردم بخورد یا یادم بماند و کاربردی شود. تمدن ساخته می‌شود برای ویران شدن؛ مانند تمام دوره‌های تمدن بشری در شرق و غرب دنیا، اما فرهنگ شکل می‌گیرد برای آباد کردن و ماندنی است و با خراب شدن‌ها و جنگ‌ها و زلزله‌ها از بین نمی‌رود. وسایل را بررسی می‌کنم و قیمت می‌گذارم. می‌خواهم مغازه را زودتر ببندم. دلم برای پدربزرگ تنگ شده. دل‌تنگی‌ام را امر فرهنگی می‌بینم و کرکره تمدن را می‌کشم پایین.

گرینویچ

سرقت ۱۰۰ میلیون دلاری

کالیفرنیا: یک کامیون مملو از جواهر و سنگ‌های قیمتی در ایالت کالیفرنیای آمریکا، درحالی که به سمت لس‌آنجلس در حرکت بود، به سرقت رفت. به گزارش اسکای‌نیوز عربی، براندی سوانسون، مدیر نمایشگاه بین‌المللی جواهرات گفت: «دزدی زمانی رخ داد که کامیون در حال انتقال جواهر به انباری در شهر کرن بود.» به‌گفته سوانسون، در این رخداد، ۲۵ تا ۳۰ جعبه شامل جواهرات و سنگ‌های قیمتی متعلق به ۱۸ غرفه‌داری که می‌خواستند در نمایشگاهی در جنوب سانفرانسیسکو شرکت کنند، سرقت شد. مدیر نمایشگاه می‌گوید محموله کامیون نزدیک به ۱۰۰ میلیون دلار ارزش داشته است. براندی سوانسون گفت: «غرفه‌داران معمولا به‌دلیل هزینه بالای بیمه، ارزش محصولات خود را کمتر از میزان واقعی آن اعلام می‌کنند. این جواهرات بسیار گرانبها بودند و ده‌ها برابر آنچه اعلام شد، ارزش داشتند.» او گفت که هنوز مشخص نیست کامیون چگونه به سرقت رفته و آیا به دستگاه‌های ردیابی مجهز بوده است یا نه.

خرس‌ها زوج روس را خوردند

کامچاتسکی: خرس‌ها در روسیه یک زوج و خلبان هلی‌کوپترشان را طعمه خود کردند. این هلی‌کوپتر حامل یک زوج ثروتمند روس بود. ماجرا از این قرار بود که به‌دلیل بدی آب و هوا ارتباط مخابراتی هلی‌کوپتر این زوج قطع می‌شود. نیروهای امداد و نجات روز بعد موفق می‌شوند لاشه هلی‌کوپتر را در کامچاتسکی، در غرب روسیه پیدا کنند. پس از چند ساعت جست‌وجو باقیمانده اجساد سرنشینان هلی‌کوپتر ۱۳ کیلومتر دورتر از محل سقوط پیدا شد. به‌گفته یکی از مقامات محلی، حیوانات وحشی، که به‌احتمال زیاد خرس بوده‌اند این افراد را در محل سقوط شکار می‌کنند. براساس برآوردها بین ۱۰ تا ۱۴ هزار خرس قهوه‌ای در شبه جزیره کامچاتسکی که به اندازه ایالت کالیفرنیای آمریکا وسعت دارد زندگی می‌کنند. خرس‌های این منطقه حدود ۷۰۰ کیلوگرم وزن دارند.

بلیت مجانی قطارهای اسپانیا

بارسلونا: دولت اسپانیا پس از آنکه هزینه بلیت حمل‌ونقل عمومی را در سراسر این کشور در واکنش به افزایش سریع قیمت انرژی و تورم کاهش داد، اکنون تخفیف صد درصدی دیگری را اعلام کرد. براساس این طرح، مسافران از ماه سپتامبر می‌توانند از طریق قطارهای مختلف شرکت راه‌آهن دولتی اسپانیا موسوم به «رنفه» بدون هزینه‌ای سفر کنند. پدرو سانچز، نخست‌وزیر اسپانیا اعلام کرده است که بلیت‌های چند سفره برای قطارهای شرکت‌های وابسته به «رنفه» (Cercanías، Rodalies و Media Distance) از اول سپتامبر تا پایان امسال رایگان خواهند بود. براساس اعلام شبکه تلویزیونی TVE، دولت اسپانیا در طرح جدید خود بلیت‌های یک سفره یا سفرها با مسافت طولانی را مستثنی کرده است. بلیت‌های چند سفره شامل دست‌کم ۱۰ سفر رفت و برگشت است. اسپانیا تنها کشور اروپایی نیست که اقداماتی را برای کاهش هزینه‌های حمل‌ونقل عمومی انجام داده است. دولت فدرال آلمان با حل و فصل اختلافات مالی در نهایت راه را برای شروع طرح بلیت ماهانه ۹ یورویی در اول ژوئن ۲۰۲۲ هموار کرده است و به این ترتیب آلمانی‌ها می‌توانند با ۹ یورو سراسر کشور را به سفر بروند.

فرهنگ و زندگی

می‌خواهد زنده بماند!

پیمان شوقی

پدیده‌های دنیا برای خود قواعدی دارند و مراتبی؛ از نحوه رویارویی جسم با بیماری تا راهکار غلبه طبیعت بر بحران‌های زیستی، گواهند بر آنکه پدیده‌های عالم هستی به مدد هوش غریزی می‌توانند بر بحران‌ها فائق آیند، مگر آنکه با اختلالاتی ناگهانی و فراتر از ظرفیت خود مواجه شوند.

تنوع چشمگیری که این روزها در مضامین فیلم‌های ایرانی روی پرده به چشم می‌خورد، نمونه‌ای از همین جوشش درونی و خودگردان سینمای ایران برای مواجهه با رکود و ریزش تدریجی مخاطب است؛ مشکلی که از اواسط دهه پیش آغاز شد و سال به سال تماشاگران بیشتری را از سالن‌های سینما فراری داد و به سمت فیلم‌های سهل‌الوصول خارجی فرستاد. غلبه بر یکنواختی تحمیلی به سینمای ایران مستلزم حضور نسل تازه‌ای از سینماگران بود که هم از انرژی کافی برای مصاف با موانع سلیقه‌ای برخوردار باشند و هم عافیت‌طلبی و بی‌انگیزگی در مسیر راه‌شان خلل ایجاد نکند.

حاصل کار این نسل پس از وقفه طولانی ناشی از همه‌گیری کرونا، تازه از ابتدای امسال بر پرده بزرگ جان گرفته است. شاید اگر این فیلم‌ها در زمان خودشان به نمایش در می‌آمدند، راهگشای هوای تازه‌ای می‌شدند و جاده‌ای را صاف می‌کردند که امروز بعد از ۲ سال به شاهراهی پررونق بدل شده بود؛ ولی از آنجا که به قول استاد بیضایی انگار سرنوشت هرگز با هنر نمایش در این سرزمین مهربان نیست، پیشنهاد این راه جدید تا امسال به تعویق افتاد که طبیعی است فاصله میان سینما و مخاطبان معمولش چند برابر شده و عادت سینماروی هم طی این ۲ سال از سر شماری از تماشاگران همیشگی افتاده است. با این حال نقطه قوت این موج که در گام اول همانا توجه به لزوم تعدد مضامین و بازسازی ژانرهای مختلف باشد شایسته تحسین است و بیانگر این واقعیت که اگر موانع دستوری برسر راه سینما آوار نشوند، خودش درمان دردهایش را خواهد یافت.

«ملودرام»های اشک‌انگیز همیشه یکی از پرطرفدارترین فیلم‌ها در تمام دنیا بوده‌اند؛ چه در سرزمین‌های دور که نیاز دارند سعادتمندی روزمره را گاهی با نمک نمایش غم از یکنواختی درآورند و چه در ممالکی نظیر خودمان که گویی مردمانش سوگنامه‌های قهرمانان را در زندگی خود می‌جویند. سینمای مردم‌پسند هم در راستای رفع این عطش طبیعی همواره سویه‌های غمبار زندگی مردمان عادی را دستمایه آثار پربیننده کرده تا هم نیاز روحی مخاطبانش را برآورده سازد و هم تنور گیشه را گرم نگه دارد. ملودرام در بن‌مایه دراماتیکش پیوند ناگسستنی با «خانواده» دارد و داستانش را بر پایه فداکاری اعضای این کهن‌ترین نهاد تمدن بشری برای یکدیگر و مبارزه‌شان با تهدیدات خارجی جهت حفظ کیان خانواده بنا می‌کند.

شاید اقبال بیش از اندازه سینمای تجارت پیشه در پرداخت اغراق‌آمیز عناصر اشک‌انگیز سبب شد تا منتقدان ایرانی سال‌ها با دیده تردید به «ملودرام» نگاه کنند و باوجود نمونه‌های برجسته مثل آثار داگلاس سیرک و ویلیام وایلر و رابرت بنتون و اسپیلبرگ و...، هرگز آن را جدی نگیرند و حتی تلویحاً آن را مترادف با ابتذال بدانند. تأثیر مستقیم این نگاه سبب افول تدریجی ملودرام در سینمای ایران شد، چنان‌که با وجود استقبال وسیع از نمونه‌هایی مثل «گل‌های داوودی»، «مترسک»، «بگذار زندگی کنم» و «می‌خواهم زنده بمانم» و...، با خاموشی آخرین بازماندگان سینمای قدیم در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ به تاریخ پیوست. این در حالی است که در تمام این سال‌ها سینماگران هوشیاری مثل ابراهیم حاتمی‌کیا، مجید مجیدی و اصغر فرهادی با زیرکی از قواعد ملودرام در درام‌های سیاسی و معناگرا و شهری بهره برده‌اند؛ چرا که مضمون «خانواده در بحران» در هر قالب و برای هر جنس تماشاگری جذاب و درگیرکننده است و سینمای ایران سال‌هاست که بی‌دلیل خودش را از این امکان جذب مخاطب محروم کرده است. در چندماه اخیر ملودرام‌هایی مثل «مغز استخوان»، «پدر و دختر»، «هناس»، «بی‌صدا حلزون» و «تی‌تی» روی پرده آمده‌اند که اکثراً از کلیشه‌های مبتذل به دورند و شاید واسطه آشتی سینمای ایران با این ژانر پرمخاطب شوند.

میگرن

حکایت لو او طارمی

عیسی محمدی

به جای مخ، به جنجالت بیفزا
به وضع صورت و خالت بیفزا
من از طول فیزیک خویش کاهم
تو بر «عرض دیجیتال»ات بیفزا

■■■

بگو ای طارمی! حالت چطور است؟
که وضع جار و جنجالت چطور است؟
ببخشید، اسکوچیچ هم ماند دیگر!
سر تمرین، احوالت چطور است؟

■■■

اگر مجنون، لیلایی بسازد
برایش قصر رؤیایی بسازد
بیا، اصلا بزن توی دماغم!
دلِ عاشق به دعوایی بسازد

■■■

امان از این جهان پر غم و آه
بسازم خنجری... استغفرالله...
لواندوفسکی به بارسا رفت حتی
ولی دست من از دست تو کوتاه

■■■

که اول سنگ، بعدش قلب گردی
نه اینکه هی مداوم سلب گردی
که مثل اسکوچیچ خوش‌شانس باشی
که اول دفع، بعدش جذب گردی

تقویم/شهادت

عبور از خط سرخ

سال ۶۱ بود؛ خرمشهر آزاد شده بود و عراق داشت حربه استراتژیک خود را در جنگ از دست می‌داد. برای جبران آن سرشکستگی، صدام سران کشورهای غیرمتعهد را به عراق دعوت کرد؛ یعنی عراق آنقدر امن است که انگار نه انگار جنگ است؛ بغداد امن و امان است ایرانی‌ها هیچ خطری برای ما ندارند. بیستم تیرماه برگه ماموریت عباس دوران امضا شد:

ماموریت: ناامن کردن فضای بغداد و جلوگیری از برگزاری کنفرانس غیرمتعهدها در عراق./**اهداف:** پالایشگاه نفت، نیروگاه اتمی بغداد و پایگاه الرشید یا ساختمان اجلاس/**هواپیمای یک:** عباس دوران- منصور کاظمیان/**هواپیمای ۲:** اسکندری- باقری
هواپیمای ۳: توانگریان- خسروشاهی

■■■

عباس، حسابی کلافه بود و خوابش نمی‌برد. بلند شد و در دفترچه یادداشتش نوشت: «۳۰ تیر ۱۳۶۱ ساعت ۳ صبح است. تا یک‌ساعت دیگر باید گردان باشم. امروز پرواز سختی دارم. می‌دانم ماموریت خطرناکی است؛ حتی... حتی ممکن است دیگر زنده برنگردم اما من خودم داوطلبانه خواسته‌ام که این ماموریت را انجام بدهم. تا ۲ ماه دیگر از این جنگ ۲ سال می‌گذرد. من دوست‌های زیادی را در این مدت از دست داده‌ام؛ چه آنها که شهید شدند یا اسیر یا آنهایی که جسدشان پیدا نشد. کابین عقب من امروز منصور کاظمیانه. دوست داشتم این مأموریت رو تنهای تنها می‌رفتم. چون خودم داوطلب شده‌ام، دوست ندارم جون کس دیگه‌ای رو به خطر بندازم.»

■■■

دیوار آتش دوم را که رد کردند، پالایشگاه پیدا شد. پدافندهای بغداد از همان اطراف پالایشگاه شروع کردند به زدنشان. گلوله‌هایشان قوس برمی‌داشت و پشت هواپیما ضرب می‌گرفت. روی ECM دیدند که موشک‌های سام۶ و سام ۳ را رویشان قفل کرده‌اند. کاظمیان سعی داشت رادار پدافندشان را از کار بیندازد. رسیدند به پالایشگاه. دوران تمام بمب‌ها را یک‌جا خالی کرد. کاظمیان برگشت ببیند چندتا از آنها به هدف خورده که دید دم هواپیما تا جایی که خودش نشسته آتش گرفته. یکهو لرزش خفیفی به جان هواپیما افتاد. هواپیما بدجور داشت می‌سوخت. باید می‌پریدند بیرون. دوران به هواپیمای ۲ اعلام کرد: «هواپیمای ما را زدند». اسکندری از هواپیمای ۲ گفت: «ایرادی ندارد ما را هم زده‌اند. پشت سر ما بیایید.» دوران جواب داد: «موتور شماره ۲ آتش گرفته نمی‌توانیم بیاییم». اسکندری دوباره گفت: «اگر می‌توانید بیایید وگرنه بپرید بیرون». عباس دیگر چیزی نگفت. کاظمیان نگاهش کرد، مصمم‌تر از همیشه بود؛ بی‌هیچ ترس و واهمه‌ای. دستش را به طرف Eject دونفره برد و خواست به دوران بگوید برای پریدن آماده باش که یکهو همه دستگاه‌ها جلوی چشمش سیاه شد. کاظمیان دیگر چیزی نفهمید.

■■■

همه مات و مبهوت مانده بودند. هواپیمای جنگی ایرانی که در حال سوختن بود یکراست به سمت هتل الرشید- محل برگزاری اجلاس سران غیرمتعهدها- می‌رفت. هواپیما با تنها سرنشین رفت و رفت و در مقابل نگاه‌های بهت زده مردم عراق، خود را به هتل محل استقرار سران کشورها کوبید.

فراخوان

بی تعارف و تکلف، مثل همین متن کوتاهی که می بینید. ما منتظریم تا نوشته‌هایتان درباره مسائل روزمره، مشکلات و دغدغه هایتان را برای ما ارسال کنید. اگر اهل طنز و کاریکاتور و طراحی هم هستید جایتان اینجا محفوظ است. متن یا طرح تان که آماده شد یک تماس با شماره ۲۳۰۲۳۶۳۶ بگیرید تا برای رساندنش به ما، راهنمایی تان کنیم.